



مهدی احمدی

بر اساس بیانات قرآنی، خداوند با آفریده گانش به ویژه انسان به دو گونه ارتباط تفهیمی برقرار کرده است: ۱. کلامی و شفاهی ۲. غیر کلامی و غیر شفاهی. این دو گونه ارتباط، آیات خدا هستند که در آنها خواست و اراده الهی، نمود و ظهور یافته است. از این نظر میان آنها فرقی نیست و هر دو به طور یکسان آیات الهی اند. این آیات الهی را کسانی می فهمند و خدا بر افرادی فرو می فرستد که با ژرف نگری آنها را همچون نشانه هایی تلقی کنند. ۱ در باره آیات غیر شفاهی که در این مقدمه بدان اشاره شده است اجمالاً باید گفت معنای کلام غیر شفاهی آن است که به هر چه معمولاً نام پدیده طبیعی می دهیم از قبیل باران، باد و جابه جا شدن آن، آسمان و زمین، اختلاف شب و روز و... نباید تنها به عنوان نمودهای طبیعی نگاه کرد بلکه می بایست آنها را علایم و نشانه هایی دانست که دخالت خدا را در کارهای بشری نشان می دهد و شواهدی بر مشیت الهی و توجه و حکمت وی برای خیر و صلاح بشر بر روی زمین می باشد. ۲



نمودهای طبیعی درست شباهت کامل به علایم راهنمایی و رانندگی کنار جاده‌ها دارد. همان گونه که این علایم نباید تمام توجه راننده را به خود جلب کند بلکه باید وسیله آن شود که وی به طرف مقصدی که در پیش دارد حرکت خود را ادامه دهد، همچنین پدیده‌های طبیعی باید به جای آنکه تمام توجه شخص را به خود به عنوان نمود طبیعی جلب نماید و این توجه را در خود ثابت نگه دارد، باید همواره به گونه‌ای عمل نماید که دقت و توجه ما را به چیزی و رای خود معطوف سازد. بنابراین چون این پدیده‌ها به ژرفی مورد بازنگری قرار گیرند دیگر نمود طبیعی صرف نیستند بلکه نشانه‌ها، رمزا، نمادها و به تعبیر قرآن آیاتی هستند که بر وجود خدا و صفات کمالیه او حکایت و دلالت می‌کنند. ۳. دربارهٔ رابطه کلامی خدا همین حکایت وجود دارد یعنی بدان جهت به آن آیه گفته‌اند که انسان با ژرف نگری به اراده و خواست الهی دست پیدا می‌کند.

ویژگی های آیات کلامی و غیر کلامی

در گونهٔ آیات کلامی، خواست و اراده خدا در قالب الفاظ و به صورت تجزیه شده با کلمات و اصوات به نمایش در می‌آید، به عبارت دیگر خدا در این دسته آیات، چیزهایی را که می‌خواهد به ذهن و قلب آدمی القا و تفهیم کند به صورتی تحلیلی و یکی پس از دیگری آشکار می‌کند و از این رهگذر، آدمی تا آنجا که ممکن است دقت تصویری و مفهومی پیدا می‌نماید. اما در دسته آیات غیر کلامی، اراده خدا به صورت جمعی و کلی، نه تحلیلی و ملفوظ، ظاهر می‌شود و به همین جهت پیام ارسالی با ابهام همراه است. گذشته از آن این نوع، برای همهٔ افراد بشر، بدون تفاوت فرستاده می‌شود و این ارسال بلاواسطه است در حالی که نوع کلامی تنها به یک نفر یعنی شخص پیامبر می‌رسد و رسیدن آن به افراد بشر، غیر مستقیم و با واسطه پیامبر صورت می‌گیرد.

ارتباط کلامی

در بارهٔ ارتباط کلامی خدا با بشر، سه مطلب، قابل طرح است که می‌توان بر اساس آیات قرآنی به بررسی آنها پرداخت ۱. معنای کلام الهی ۲. کیفیت کلام الهی ۳. کیفیت وحی قرآن مجید، ان شاء الله این سه مطلب را در طی سه نوشتار مجزا تقدیم علاقمندان می‌نماییم. اینک به مطلب نخست یعنی «معنای کلام الهی» در این نوشته می‌پردازیم.

سخن گفتن خداوند

اجمالاً از آیات قرآن مجید به دست می‌آید که «سخن گفتن» یکی از کارهای خداست و به



همین لحاظ، مسلمانان کلام را یکی از صفات الهی و حضرت حق را متکلم می دانند. بعضی از آیاتی که بیانگر این معناست عبارت اند از: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء، ۱۶۳/۴) و خدا با موسی سخن گفت. آیه دیگر: «وَمَنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» (بقره، ۲۵۳/۲) و برخی از آنها (رسولان) خدا با او سخن گفت. و نیز آیه: «وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...» (شوری، ۵۱/۴۲) و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید مگر از راه وحی.

در این آیه اخیر هم از خدا نفی کلام شده و هم اثبات آن، چنان که بعد از این خواهد آمد، این نفی و اثبات مربوط به دو نوع کلامی است که خداوند از یکی میرا است و به دیگری مزین. در آیه دیگری از قرآن مجید به کلام الله یاد شده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجْرِهِ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه، ۶/۹) و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود.

علاوه بر واژه کلام واژه های قول، نبأ، القصص، وحی و... که مترادف یا قریب المعنا با کلام اند نیز در قرآن به عنوان فعل خداوند فراوان آمده اند. ۴.

دو مطلب مهم و اساسی

در رابطه با کلام الهی دو مطلب وجود دارد که باید بررسی شود: ۱. کلام در مورد خدا حاکی از یک حقیقت یا امر واقعی است: یعنی وقتی خدا می فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» معنایش این است که رابطه ای میان خدا و موسی برقرار شده و موسی از خدا مطلبی را دریافت کرده است یا آنکه یک مفهوم تشریفاتی و به عبارت دیگر رمزی و تمثیلی و مجازی است و هیچ چیزی میان خدا و موسی رد و بدل نشده است.

۲. اطلاق کلام بر رابطه تفهیمی میان خدا و بشر چگونه اطلاق است؟ همان گونه که می دانید کلام یک مقوله بشری است و خاستگاه جعل و اعتبار آن وضعیت خاص زندگی انسانی است، وجه تشابه و تناسب میان کلام بشری با آن چیزی که میان خدا و بعضی از افراد بشر به وقوع پیوسته چیست؟ آیا این اطلاق، حقیقی است یا مجازی؟

کلام الهی امری واقعی

آیه قرآن که می گوید خدا با موسی یا رسولان الهی سخن گفت، این نسبت حاکی از یک امر واقعی است و به هیچ وجه، جنبه تمثیلی و کنایی ندارد، بر این گفته می توان به موارد ذیل استشهاد و استدلال کرد.



ظاهر آیات قرآن: آیاتی که در آنها، کلام به خدا نسبت داده شده است ظهور دارند در اینکه خداوند واقعاً با بعضی انسانها سخن گفته است و عالمان علوم قرآنی و مفسران آیات ربّانی، همه گفته اند: ظواهر الفاظ و آیات قرآن مجید مراد خدای تعالی است و تنها با دلیل قطعی (عقلی یا نقلی) می توان از معنای ظاهر دست برداشت و به تأویل آن همت گماشت، چنین موردی را اصطلاحاً می گویند: الفاظ به صورت مجازی و تمثیلی بکار رفته اند، نظیر آیاتی که معنای ظاهر آنها جسمانی بودن خداست مانند: «یدالله فوق ایدیهم» (فتح، ۱۰/۴۸) و «وان ربک لبالمرصاد» (فجر، ۱۴/۸۹)، در این موارد که عقل و نقل (پاره ای دیگر از آیات قرآن) صراحت در نفی تشبیه خدا به آفریدگان را دارد به ضرورت تأویل می گردند.

علاوه بر سخن گفتن خدا، در آیات قرآن آمده که خدا نعمت هایی را به مقداری از آدمیان اختصاص داده و دیگران از درک آنها عاجز و ناتوان اند مانند نزول روح و ملائکه، مشاهده آیات الهی و... بر اساس ظاهر بیانات قرآنی، اینها همه امور حقیقی و واقعی اند نه ادعایی و تمثیلی، چنانکه در بعضی تفاسیر جدید که صبغه علمی بر آنها حاکم است همه یا بعضی را امور کفایی و مجازی بیان کرده اند. ۶

بیانات پیامبران: پیامبران این امور را بیان کرده اند، اگر مراد از آنها امری خلاف ظاهر می بود و به عبارت دیگر اگر این امور جنبه تمثیلی و کاربرد رمزی و نمادین داشت می بایست بیان می کردند در حالی که در مورد نماد یا تمثیل بودن این امور چیزی اظهار نکرده اند.

به طور کلی اگر صحیح باشد که این بیانات بر مجاز و تمثیل حمل شوند باید تأویل تمام حقایق الهی به مادیت محض که ماورای طبیعت را اساساً نفی می کند نیز تجویز گردد. علامه طباطبایی (ره)، در تفسیر آیه ۵۱ سوره شوری می نویسد:

از این آیه استفاده می شود که سخن گفتن خدا، واقعاً سخن گفتن است اما به گونه خاصی. این مطلب از استثنای به الّدر آیه، بدست می آید. استثنایی که با کلمه «الأوجیه» در آیه «وما کان لبشرٍ ان ینکلمه الله الاّ وجیه» شده، تمام نیست جز آنکه کلامی که مدلول آن بکلمه الله، است حقیقتاً کلام باشد. ۷

این سخن علامه طباطبایی در صورتی می تواند شاهد و دلیل بر مدعا باشد که کلمه استثنای «الاّ» متصل گرفته شود. و در غیر این صورت تمام نیست، البته چنانکه بعد از این خواهیم گفت استثنای موجود در آیه، استثنای متصل است. بنابراین درباره سخن گفتن خدا ناچار یک امر حقیقی وجود دارد که آثار کلام موجود در میان ما انسان ها بر آن مترتب است و حد و تعریف کلام حقیقتاً از خدا سلب نمی شود.



حقیقت کلام بشری

برای اینکه این معنا که کلام الهی واقعاً کلام است بیشتر روشن شود ناچاریم که به تعریف کلام در میان آدمیان اشاره کنیم. درباره خاستگاه و منشأ شکل‌گیری کلام در میان بشر، سخن معروف، این است که کلام زاینده نیاز انسان به زندگی اجتماعی است، چون انسان موجودی اجتماعی است لاجرم نیازمند تفاهم می‌باشد و برای این منظور، آدمیان بر آن شدند تا علایم و نشانه‌هایی جعل کنند. این علایم - در نهایت - عبارت است از ترکیبات خاصی که از برخورد صوتی که از دهان خارج می‌شود با مخارج حروف ساخته می‌شود. پس انسان به سخن گفتن نیاز دارد از آن جهت که راهی به سوی تفاهم ندارد جز آنکه الفاظ را به عنوان نشانه بر مراد مقصود وضع نماید. به همین دلیل است که می‌بینیم لغات و ترکیبات لفظی به موازات تغییرات و پیشرفت‌هایی که در زندگی بشر حاصل شده و بالتبع نیازهای تازه‌ای ایجاد کرده، پیوسته رو به افزایش و وسعت بوده است.

پس حقیقت کلام آدمی آن است که صوتی از حنجره خارج شده و با مخارج حروف برخورد می‌کند و با دلالت وضعی و قرار دادی، مقاصد گوینده را به شنونده می‌رساند و چنین کلامی برای انسان در ظرف اجتماع معنا دارد و ممکن است پاره‌ای از حیوانات که فی‌الجمله زندگی اجتماعی دارند و می‌توانند از خود صوتی ظاهر کنند، به انسان اضافه شوند و اما انسان در غیر ظرف اجتماع، کلام ندارد و اگر فرض کنیم در جایی فقط یک فرد انسان باشد و هیچ گونه اجتماعی در آنجا وجود نداشته باشد قطعاً احتیاجی به سخن گفتن نخواهد داشت، زیرا به تفاهم احتیاج ندارد و همچنین غیر انسان از موجوداتی که در وجود خود، نیازمند تعاون دیگران نیستند و به طور اجتماعی زندگی نمی‌کنند مانند فرشتگان و شیطان.

تحلیل کلام بشری

با دقت در آن چه که کلام گفته می‌شود دو نکته آشکار می‌شود ۱. اصل تفهیم و القای مقصود و مراد ۲. الفاظ و ترکیبات لفظی که بیانگر کیفیت و قالب مناسب برای این مهم است. به عبارت دیگر، کلام یک جزء معنوی دارد و یک جزء لفظی و مادی؛ جزء معنوی کلام، تفاهم و انتقال مافی‌الضمیر است و جزء لفظی و مادی آن ترکیبات لفظی است. کلام به این معنا به طور قطع و یقین درباره خدا معنا ندارد زیرا ساحت پروردگار منزّه تر از آن است که به دستگاه‌های جسمانی مجهز باشد و یا با امور اعتباری کمال پیدا کند. در قرآن آمده که: «لیس کمثله شیء» (شوری، ۱۱/۶۲) اما کلام به لحاظ جزء معنوی اش یعنی خاصیت و اثر تفهیمی‌ای که دارد در باره



خدا خالی از اشکال است. به عبارت دیگر خواص و آثار کلامی که نزد ما متعارف است از خدا سلب نمی‌گردد.

* معنای کلام الهی

اطلاق کلام در مورد خدا حقیقی است

در توضیح این معنا که اطلاق کلام بر عمل تفهیمی خدا با آفریدگانش اطلاق حقیقی است می‌توان به دو نکته در باب کیفیت استعمال الفاظ اشاره کرد.

۱. الفاظ دارای مراتب معنای حقیقی اند، یعنی ممکن است لفظ در چند معنا استعمال شود و تفاوت این استعمال‌ها تنها به لحاظ مراتب و ضیق و سعه معنا باشد. توضیح آنکه، انسان در ابتدا لغات را برای معنای حسی و امور جسمانی و مادی، وضع و استعمال کرده و بعدها به تدریج در معانی اعتباری و معنوی نیز بکار برده است. این توسعه معنایی اگر چه در ابتدای امر ایجاب می‌کند که استعمال الفاظ مزبور در معانی غیر حسی مجاز باشد لکن بعد از آنکه این استعمال استقرار یافت و به حد تبادل رسید حقیقت می‌گردد. مانند لفظ علو، خلیفه و... . مثلاً خلیفه نخست برای جانشینی حسی یعنی نشستن چیزی جای چیز دیگر وضع شده است. پس آن در امور اعتباری بکار رفته یعنی کسی که یک مقام اعتباری دارد کسی را جانشین خود می‌کند. در این معنا وحدت مکان که در معنای حسی لازم است، لزومی ندارد اما اختلاف زمان مطرح است یعنی ابتدا مستخلف عنه باید کنار برود تا نوبت به مستخلف برسد، به عبارت دیگر زمان مستخلف عنه با مستخلف دو تا است. معنای وسیع تری که این لفظ در آن بکار رفته عبارت است از امور حقیقی معنوی مانند مقام خلیفه الهی، در اینجا دیگر مسأله زمان هم مطرح نیست زیرا نمی‌توان گفت: خداوند زمانی مقامی داشته و بعد آن را به دیگری واگذارده است. در اینجا یک نوع رابطه تکوینی ویژه‌ای بین خدا و برخی مخلوقات وجود دارد، مخلوقاتی که مقامشان آن چنان عالی است که گویی در مرز مقام جویی (خدایی) قرار گرفته‌اند.

۲. بقای معنای حقیقی به بقای اثر مطلوب

ترقی اجتماع و پیشرفت انسان در عرصه‌های مختلف زندگی سبب تغییر وسایل زندگی و تبدیل دایمی آنها می‌شود در عین حال می‌بینیم که نام‌های آنها همچنان باقی می‌ماند یعنی یا اینکه مصداق‌های معنای تغییر می‌کنند ولی نامهای آنها به حال خود باقی هستند و این نیست مگر آنکه اغراض و آثار مرتب بر آن معنا در همه این مصداق‌ها وجود دارد، مانند لفظ چراغ. این لفظ ابتدا به یک ظرف فلزی یا سفالی با مقداری چربی و یک فتیله اطلاق می‌شد بعدها این وسیله روشنایی دستخوش دگرگونی‌ها گردید تا اینکه امروز به صورت چراغ‌های الکتریکی در



آمده به گونه‌ای که از آن مصداق اولیه در آن هیچ اثری نیست جز همان روشنائی. با این وصف همان گونه که بر سایر اقسام چراغ، لفظ چراغ اطلاق می‌شود بدون هیچ فرقی بر این قسم نیز اطلاق می‌گردد و این نیست مگر آنکه غرض از چراغ بر همه اینها مترتب می‌شود و آن غرض عبارت است از روشنائی.

در باره کلام خدا هر دو مقوله صدق می‌کند، یعنی هم به اعتبار مراتب معنای حقیقی می‌توان گفت آنچه از خدا صادر می‌شود مرتبه‌اعلی و وسیع‌تر کلام است و به این لحاظ کلام بر آن اطلاق می‌شود و هم به اعتباری بقای غرض و هدف، زیرا در کلام الهی غرض که القای مقصود است نیز وجود دارد.

خاتمه

۱. از آیات مربوط به کلام خدا به دست می‌آید که موضوع «سخن گفتن» از صفات فعل او است نه صفت ذات و از این جهت مانند زنده کردن، میراندن، روزی دادن، هدایت کردن و... که افعال الهی‌اند می‌باشد. صفت فعل آن است که تحقق آن بعد از تمامیت ذات می‌باشد و صفت ذات آن است که با آن، ذات واجب تمامیت پیدا می‌کند مانند علم، قدرت و حیات که عین ذات هستند، به علاوه می‌توان گفت صفت فعل، زمان بردار است لکن صفت ذات انطباق بر زمان را نمی‌پذیرد به قول مفسران در آیاتی که از سخن گفتن خدا با انبیا و از جمله حضرت موسی علیه السلام صحبت کرده، زمان، مکان و شخص مخاطب معلوم و معین است یعنی سخن گفتن خدا با پیامبران و غیر آن، یک پدیده تاریخی و در زمان و مکان معین بوده است.^۹

۲. علاوه بر واژه کلام و تکلیم، الفاظ قول و مشتقات آن، نبأ، القصص، که مترادف کلام‌اند و وحی و مشتقات آن که قریب‌المعنی کلام است به عنوان فعل خداوند بکار رفته‌اند. در مقام استعمال در قرآن مشاهده می‌شود که کلام و تکلیم تنها درباره انسان بکار رفته است ولی قول و مشتقات آن علاوه بر انسان^{۱۰}، درباره ملائکه^{۱۱}، ابلیس^{۱۲}، زمین و آسمان^{۱۳} و آتش^{۱۴} بکار رفته است. واژه وحی همچنین درباره انسان و غیر انسان استعمال شده است.^{۱۵}

قول همانند کلام، عبارت است از ایجاد امری که دلالت بر معنای مقصود داشته باشد. در امور تکوینی مانند سخن گفتن خدا با آسمان و زمین و غیر آن، همان چیزی که خدا آفریده، هم موجود مخلوق است و هم عیناً قول خداست، قول بودن آن از این نظر است که با وجود خود دلالت بر اراده آفریدگار می‌کند اما در غیر تکوینیات... مانند سخن گفتن خدا با انسان، قول عبارت است از ایجاد امری که موجب علم باطنی بشود و آن یا با ایجاد صوتی از جسمی است و یا به نحو دیگری که ما نمی‌فهمیم و کیفیت تأثیر آن را در نفس نبی که موجب علم او می‌شود



درک نمی‌کنیم. دربارهٔ ملایکه و شیاطین همین اثر مترتب می‌شود لکن با کیفیتی که ما نمی‌فهمیم. ۱۶

در این باره که با اینکه کلام و قول و وحی هم در معنای تفهیم و القای مقصود به عنوان اثر و خاصیت اصلی شان مشترک اند، ملاحظه می‌شود در بعضی از موارد تنها بعضی از این الفاظ استعمال شده‌اند مانند قول و وحی که قول در تکوینات و وحی دربارهٔ پیامبران و رابطه‌های مرموز بکار رفته است؛ شاید جهت آن این باشد که هر کدام از اینها یک عنایت لفظی خاصی دارد که تنها با مورد خاصی قابل انطباق است.

مثلاً: کلام، عبارت است از سببی که موجب وقوع معنا در ذهن مخاطب می‌شود و چون دلالت بر مخاطبه و مکالمه دارد با بیان فضیلت انبیا مناسب است و قول، عبارت از چیزی است که دلالت می‌کند بر معنایی که گوینده قصد فهماندن آن را به شنونده دارد و از این جهت با موارد قضا و قدر و حکم و تشریح مناسب است و وحی عبارت از سخن گفتن نهایی است و از این جهت دربارهٔ پیامبران استعمال می‌شود، چون دیگران آن را درک نمی‌کنند ۱۷ در این باره در بحث از کیفیت کلام الهی سخن خواهیم گفت.

۱. آل عمران، ۱۱۸/۳.
۲. روم، ۲۲/۳۰ و آل عمران ۱۹۰/۳.
۳. همان آیات.
۴. آیات مربوط به این واژه بعداً ذکر خواهد شد.
۵. تفسیر القرآن و هو الهدی والفرقان، نوشته سید احمدخان هندی و تفسیر المنار، نوشته شیخ محمد عبده. البته تفسیرهای علمی و مادی گرایانه در المنار کم‌تر از تفسیر سید احمدخان است؛ قرآن پژوهی، خرمشاهی صص ۲۱۸-۲۴۳.
۶. همان منابع یاد شده.
۷. علامه طباطبائی، المیزان، ۲/ ۳۱۶.
۸. همان / ۳۱۹، ۳۲۰.
۹. ترجمه و تفسیر قرآن کریم، خرمشاهی / ۱۰۴.
۱۰. طه، ۱۱۷/۲۰.
۱۱. بقره، ۳۰/۲.
۱۲. اعراف، ۱۲/۷.
۱۳. فصلت، ۱۱/۴۱.
۱۴. انبیاء، ۶۹/۲۱.
۱۵. مریم، ۳۵/۱۹.
۱۶. المیزان، ۲/ ۳۱۷.
۱۷. همان / ۳۱۹.

